

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره چهل و پنجم، تابستان ۱۳۹۶: ۱-۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۲

## بررسی، تحلیل و نقد استعاره مکنیه در آثار بلاغی

احمد رضایی جمکرانی\*

### چکیده

از جمله مسائل در خصوص استعاره که همواره محل مناقشه بوده، استعاره مکنیه است. در آثار اولیه بلاغی از این ساختار خبری نیست؛ در مرحله بعد، محققان چون جرجانی به بحث درباره این موضوع می‌پردازد، ولی نامی بر آن نمی‌نهد. هم‌زمان با وضع این اصطلاح، نزاع بر سر درستی آن نیز آغاز شد، عده‌ای استعاره بودن آن را نپذیرفتند، برخی آن را در زمره تشبیه مضمیر دانستند، و گروهی هم فقط نظر دیگران را تکرار کردند. عده‌ای هم در دوره معاصر تلاش کرده‌اند با طرح مسئله تشخیص، اختلافات موجود را حل کنند، ولی در نهایت اذعان می‌نمایند اصطلاح استعاره مکنیه عام‌تر از تشخیص است و شمول بیشتری دارد. در مقاله حاضر ضمن بررسی، تحلیل و نقد این اصطلاح در آثار بلاغی، به ترتیب تاریخی، نشان داده‌ایم پژوهشگران بلاغی بیش از توجه به تعریف استعاره و تمرکز بر چگونگی استعاره مکنیه از نظر اصطلاح‌شناختی یا ترمینولوژیک، آن را از نظر لغوی مدنظر داشته‌اند؛ در حالی که بر مبنای تعریف سکاکی و برخی دیگر از بلاغیون، «استعارگی» این ساختار پذیرفتنی است؛ هر چند نمی‌توانیم قیدهایی مانند «تخیلیه» را بپذیریم. همچنین می‌توان از تشخیص، استعاره تبعیه و جاندارانگاری به‌عنوان شاخه‌های این استعاره یاد کرد، نه جایگزین‌های آن.

**واژه‌های کلیدی:** نقد، استعاره مکنیه، بیان، بلاغت فارسی، بلاغت عربی.

## مقدمه

استعاره همواره از موضوعات اساسی بلاغت بوده و طبعاً با گسترش حوزه‌های بلاغی، شاخه‌ها یا موضوعات پیوسته با آن نیز وسعت یافته است. یکی از موضوعات در پیوسته با استعاره که از همان آغاز شکل‌گیری آثار بلاغی (مؤکداً آثار بلاغی اسلامی) مورد اختلاف بوده، استعاره مکنیه است؛ زمخشری (۵۳۸ هـ ق) بدون نام‌گذاری آن معتقد است: یکی از راز و رمزهای بلاغت و لطافت آن، این است که لفظ مستعار را ذکر نمی‌کنند، آنگاه با ذکر یکی از لوازم مستعار به آن اشاره می‌کنند و با آن اشاره به موقعیت و وجود آن مستعار، آگاهی می‌بخشند (تفتازانی، ۱۳۷۵: ۳۸۰). اگرچه در آثار نخستینه بلاغی از چنین اصطلاحی خبری نیست و فقط با نمونه‌های آن، هنگام بحث درباره استعاره، مواجهیم، همزمان با ضرب و رواج این اصطلاح پرسش‌هایی بر سر درستی آن نیز شکل گرفت؛ نخستین پرسش اینکه آیا اطلاق نام استعاره بر چنین ساختاری درست است؟ پرسشی که گرانیگاه اصلی این مسئله را تا روزگار کنونی تشکیل داده است. سپس مبحث تخیلیه نیز بدان منضم شد و در پی آن سؤال دیگری را مطرح کردند که آیا هر استعاره مکنیه، تخیلیه هم است، یا تخیلیه، گونه‌ای مجزاست؟ گویا گروهی درصدد بودند از راه افزودن قید تخیلیه، مشکل ترمینولوژیک یا اصطلاح‌شناختی این استعاره را برطرف کنند، ولی به نظر می‌رسد مشکلی بر مسئله اولیه نیز افزودند؛ برخی محققان آن را با کنایه در هم آمیختند و برخی نیز سعی کردند از طریق قرار دادن آن در حیطة تشبیه مضمیر یا به قولی کنایی، این اصطلاح را از حیطة استعاره خارج کنند. اگر بخشی از مجادلاتی که درباره این اصطلاح وجود دارد به بخش اول یعنی «استعارگی» آن بازگردد، بخش دیگری از منازعات به دلیل صفت «مکنیه» و «تخیلیه» است. به نظر می‌رسد بحث و تبادل نظر یا انکار آراء درباره این اصطلاح از روزگار سکاکی و تألیف مفتاح آغاز گشته است (هرچند قبل از آن زمخشری و جرجانی بدون نام‌گذاری خاص در این باب بحث کرده‌اند)، و بسیاری، به‌جز خطیب قزوینی، همان دیدگاه سکاکی را چه در آثار عربی و چه فارسی تکرار کرده‌اند، البته در این میان به استثنائاتی برمی‌خوریم که دیدگاه سکاکی را عمیقاً نقد کرده‌اند. این روند تا روزگار اخیر ادامه داشته تا اینکه با موضوع تشخیص مواجه می‌شویم و باز این پرسش مطرح می‌شود که آیا استعاره مکنیه همان

تشخیص است یا چیزی جز آن، بررسی روند این اصطلاح در آثار بلاغی دو مسئله را آشکار می‌نماید: الف) - تکرار تعریف این استعاره و مسائل در پیوسته با آن؛ ب) - تلاش برای حل مسئله از طریق استعاره مصرحه؛ به عبارتی گویا همه در پی آنند که پیوستگی آن را با استعاره مصرحه نشان دهند، بدون توجه به اینکه خود این اصطلاح نیز شأن اصطلاح‌شناسیک خود را دارد و لازم نیست همواره آن را به دیگر اصطلاحات پیوند دهیم. از این‌رو، در این پژوهش ضمن بررسی و نقد دیدگاه‌های گوناگون بلاغیون درباره استعاره مکنیه، نشان داده‌ایم علی‌رغم اینکه در این موضوع، برخی اوقات تسلط متون شکسته شده، ولی در اغلب موارد با گفتمان متن‌محور روبه‌رو هستیم، گفتمانی که گویا شاخصه این فرهنگ گردیده است. به عبارتی، نقل متون پیشین و توجه به آنها بیش از تعمق خود پژوهشگران بوده است. شاید همین امر به ابراز نظرات نوآورانه کمتر مجال بروز داده است؛ نظراتی که می‌توانستند، با تمرکز بر خود اصطلاح مکنیه، آن را به‌عنوان اصطلاحی مستقل، مانند بسیاری از دیگر اصطلاحات، بپذیرند.

### پیشینه تحقیق

درباره موضوع استعاره آثار فراوانی تألیف شده و استعاره مکنیه نیز همواره یکی از موضوعات اصلی تألیفات بلاغی بوده است. اما از آثاری که اختصاصاً بر استعاره مکنیه تمرکز کرده باشند، می‌توان به مقاله «استعاره مکنیه از نظر سکاکی» (فشارکی، ۱۳۷۰) اشاره نمود که نویسنده فقط به دیدگاه سکاکی در این باره پرداخته است؛ هرچند دیدگاه سکاکی پیشتر در «انوارالبلاغه» تفصیلاً بررسی شده است.

### دسته‌بندی، تحلیل و نقد سیر تاریخی استعاره مکنیه

برای نشان دادن سیر این اصطلاح، به ترتیب تاریخی، آثار بلاغی را در یازده محور دسته‌بندی، بررسی و تحلیل کرده‌ایم و سپس به جمع‌بندی و نقد آنها پرداخته‌ایم:

#### آثار نخستینه و فقدان تبیین این موضوع

در آثار اولیه بلاغی عربی مانند «البیان و التبیین جاحظ» (۲۵۵ هـ ق) «قواعدالشعر» ثعلب (۲۹۱ هـ ق)، «البدیع» ابن معتر (۲۹۶ هـ ق)، «الوساطه بین المنتبی و الخصومه»

ابوالحسن علی ابن عبدالعزیز جرجانی (۳۶۶/۳۶۳ هـ ق)، «نقد الشعر» قدامه بن جعفر (۳۳۷ هـ ق)، و... از استعاره مکنیه خبری نیست، لکن مبحث استعاره در «البیان و التبیین» جاحظ (اگر به عنوان نخستین اثر در این موضوع لحاظ شود) با نمونه‌ای از استعاره مکنیه آغاز می‌شود:

و طفقت سحابه تغشاهها تبکی علی عراضها عیناهها  
(جاحظ، ۱۹۲۳: ۱۱۵)

همین روند در کتاب‌های اولیه بلاغی فارسی نیز مشاهده می‌شود، چنانکه نمونه‌های رادویانی و (۶۲۶ هـ ق) در باب استعاره، اغلب در حیطه استعاره مکنیه قرار می‌گیرند: منجیک گوید:

ار چی بمثل منازعت خضرست اندر نهذش اجل بلب پستان  
(رادویانی، ۱۹۴۹: ۴۳)

در حدائق السحر نیز مشاهده می‌شود استعاره مکنیه و کنایه در جایگاه استعاره (مصرحه) قرار گرفته‌اند: باید کی سایه شفت فلان بر سر فلان کستراند و دامن عفو بر کنهان او بوشاند، ... (وطواط، ۱۳۶۲: ۲۹)

در یک کلام می‌توان گفت در آثار نخستینه هنوز مباحث استعاره چندان گسترش نیافته و شاخه‌ها و لایه‌های مختلف پیدا نکرده است که انتظار داشته باشیم از استعاره مکنیه و مسائل آن سخن به میان آورند، اما نکته در خور توجه این است که بسیاری از نمونه‌های این آثار در مبحث استعاره، بعدها با توجه به فرمول استعاره مکنیه، در سلک این گونه استعاره قرار می‌گیرند. گویا مؤلفان این آثار، هر ساختاری را که ظاهراً از حیطه تشبیه خارج بوده، در شمار استعاره قرار می‌دادند.

#### دیدگاه جرجانی و نبود این اصطلاح

می‌توان گفت نخستین جایی که از استعاره مکنیه سخن به میان آمده، اسرارالبلاغه جرجانی (۴۷۱ هـ ق) است، لکن جرجانی علی‌رغم بحث در این موضوع، اصطلاح مکنیه یا تخیلیه را به کار نبرده است. وی پس از تقسیم استعاره به سودمند و ناسودمند، در تبیین استعاره سودمند، بدون اینکه از دو گونه اصلی استعاره یعنی استعاره مصرحه یا مکنیه نامی به میان آورد، تقسیم‌بندی‌ای ارائه می‌نماید و نمونه‌هایی عرضه می‌دارد که

بر این دو گونه دلالت می‌کند: «این را بدان که هر واژه‌ای که استعاره سودمند در آن راه یابد یا اسم خواهد بود یا فعل، وقتی اسم است، بر دو وجه مستعار خواهد بود؛ یکی اینکه آن را از مسمی اصلی خود به یک چیز ثابت معلوم که به جای آن اسم به کاررفته و رابطه آن با معنی بعدی رابطه موصوف با صفت است، نقل کنی؛ مثل اینکه گفته شود «عنت انا ظبیه- یعنی ماده آهوپی برابر ما ظاهر شد» و مراد زنی باشد که می‌توان اشاره کرده و گفت از آن واژه این معنی اراده شده یا به این مفهوم کنایه شده است و از مسمی اصلی خود بر سبیل استعاره و مبالغه در تشبیه به یک معنی دیگر منتقل گردیده است» (جرجانی، ۱۳۷۴: ۲۵). نمونه‌ها و توضیحات جرجانی نشان می‌دهد غرض وی در این موارد همان استعاره مصرحه است.

اما گونه‌ای دومی که جرجانی اشاره می‌کند، چیزی جز استعاره مکنیه نمی‌تواند بود. آنچه در این قسم مورد تأکید جرجانی است، روشن نبودن معنای مورد اشاره است (در مقابل تصریح گونه نخست): «دوم اینکه اسم از معنی حقیقی خود برداشته و به یک معنایی که نتوان به روشنی در آن به چیزی اشاره کرد، منتقل شده است؛ چنانکه نمی‌توان گفت این از آن اسم مراد است و یا بر آن استعاره شده و این جانشین اسم اصلی شده است. مثال آن این گفته لبید است:

وَ غَدَاةَ رِيحٍ قَدْ كَشَفَتْ وَ قِرَّةً      إِذْ أَصْبَحَتْ بِيَدِ الشَّمَالِ زِمَامُهَا

در این بیت برای باد شمال دستی قائل شده است» (همان: ۲۶). جرجانی معتقد است «همه اینها به جز از طریق تخیل و توهم و سازمان‌بخشی در دل چیزی نیست که بتوان آن را احساس کرد و یک چیز ذاتی و محسوس نمی‌باشند که تجسم‌پذیر و محقق بشود» (همان: ۲۶).

#### راه‌های شناخت این دو گونه استعاره

جرجانی برای بازشناخت این دو نوع استعاره، یا به بیان دیگر برای شناخت فرق این دو، دو راه پیشنهاد می‌کند:

راه اول این است که در استعاره نوع نخست (مصرحه) می‌توانیم با آوردن مشبه و ادات تشبیه، ساختاری تشبیهی بسازیم؛ مثلاً در «رأيتُ اسداً» می‌توان گفت «رأيتُ رجلاً

کالأسد؛ در حالی که در ساختار استعاره نوع دوم (مکنیه) چنین چیزی ممکن نیست راهی وجود ندارد که گفته شود «اذا صبح شیء مثل الشمال»: «در اینجا نمی‌توانیم شمال را مانند دست بدانیم. یا شبیه دست انگاریم ولی می‌توانیم شخص را مانند شیر و شبیه آن بدانیم اینجا ما خواسته‌ایم شمال را مانند صاحب دستی از جانداران بشماریم و در این قسم استعاره، مستعارله را که چیزی مانند شمال است، می‌خواهیم دارای چیزی بدانیم و نتیجه این باشد که حکم کسی را در اقدام به کاری با آن چیزی مخصوص خود به آن کلمه اثبات کنیم نه خود آن چیز را» (جرجانی، ۱۳۷۴: ۲۶).

راه دیگر شناخت این دو از طریق وجه شبه است. به نظر جرجانی وجه شبه استعاره نوع نخست از مشبه‌به اخذ می‌شود؛ درحالی که در نوع دوم چنین نیست: «راه دیگر در بیان فرق میان دو قسم استعاره این است که در استعاره نوع اول شبه به دست آمده چیزی است که در اسد موجود است، اما در «اذا اصبحت بید الشمال زمامها»، شبه منتزع از ید در این کلمه موجود نیست بلکه آن شبه به حالت و صفتی تعلق دارد که در صاحب ید هست که با تصرفی خاص برای او حاصل می‌شود» (همان).

آنچه از نظر جرجانی در این باره برمی‌آید، عبارت است از اینکه: وی این ساختار را به‌عنوان گونه‌ای استعاره می‌پذیرد؛ آن هم استعاره سودمند! و چنانکه شیوه اوست، هیچ نامی بر آن نمی‌نهد؛ همین گونه دوم نامیدن این استعاره، بسیاری از عوارض نام‌گذاری‌های بعدی را در خود ندارد. علاوه بر اینکه وی دریافت این استعاره را مستلزم تخیل، توهم و سازمان‌بخشی می‌داند.

اما آنچه جرجانی در استعاره کانون توجه قرار می‌دهد، عبارت است از اینکه این استعاره روشنی و آشکارگی گونه نخست را ندارد و مقصود از روشنی و آشکارگی، وضوح وجه شبه است (همان). به سخنی دیگر، وی بیش از توجه به طرفین تشبیه (مستعارمنه و مستعارله) که از قضا در استعاره مکنیه نزاع بر سر ساختار آنهاست، به وجه شبه پرداخته است.

#### دیدگاه سکاکی و آغاز بحث در جوانب این اصطلاح

قبل از پرداختن به استعاره مکنیه، بهتر است مختصراً به دیدگاه سکاکی (۶۲۶ هـ. ق) درباره استعاره اشاره کنیم. وی برای استعاره شرایطی را در نظر می‌گیرد و آن را

بلیغ‌تر از حقیقت دانسته و آن را برپایه تناسی تشبیه قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که بوی تشبیه از آن استشمام نشود. از دید وی این امر در صورتی میسر است که مشبه داخل در جنس مشبه‌به و یکی از افراد آن فرض شود؛ در نتیجه استعاره دیگر مجاز لغوی نیست چرا که مشبه از افراد مشبه‌به فرض شده است و استعمال مشبه‌به در این صورت حقیقت است و مجاز نیست؛ مثل استعمال انسان در معنی زید و عمر (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۶۹-۳۷۰). سکاکی معتقد است اگر به استعاره چنین نگاهی نداشته باشیم، یعنی قائل به داخل شدن مشبه در جنس مشبه‌به نباشیم، در حقیقت به مبالغه در استعاره قائل نشده‌ایم که در این صورت با تشبیه مواجه هستیم (همان: ۳۷۰-۳۷۲).

#### استعاره مکنیه

سکاکی معتقد است در استعاره مکنیه مشبه را ذکر می‌کنیم و به‌وسیله قرینه‌ای مشبه‌به را می‌خواهیم؛ قرینه‌ای که از لوازم مشبه‌به است. مراد از لوازم مشبه‌به در این موارد، لوازمی است که فقط به مشبه‌به مذکور اختصاص دارد، ولی مبنای این استعاره، مشبه است (همان: ۳۷۸-۳۷۹). این تعریف یا دریافت سکاکی، مبنای استعاره مکنیه در آثار بلاغی گردید.

#### مکنیه و تخیلیه

سکاکی در کنار صفت مکنیه، ویژگی دیگری برای این‌گونه استعاره در نظر می‌گیرد به نام «تخیلیه» که خود این صفت منشأ نزاع دیگر می‌شود؛ وی درباره «تخیلیه» بودن این استعاره معتقد است: «وقتی مرگ را به درنده مجازی وهمی کاملاً شبیه به درنده خارجی تشبیه کردیم، لازم می‌آید که وهم برای آن درنده مجازی، صورتی وهمی مثل صورت چنگالِ مختص به درنده حقیقی، در شکل و اندازه اختراع کند، سپس «چنگال» را که موضوع برای صورت حسی و عینی درنده حقیقی است، بر چنگال وهمی اطلاق می‌کنیم و در نتیجه، یک استعاره مصرحه تخیلیه (مقابل مصرحه تحقیقیه) پدید می‌آید زیرا مشبه‌به (چنگال خارجی و حقیقی) ذکر شده و مشبه (چنگال وهمی و مخترع ذهنی) که برای صورت وهمی و ذهنی مرگ در نظر گرفته شده، اراده گردیده است، پس استعاره مصرحه تحقق می‌یابد. از سوی دیگر چون مشبه این استعاره، غیر واقعی و حقیقی است (وهمی و ذهنی است) پس تخیلیه نام دارد، نه حقیقیه، ... پس وقتی

می‌گوییم «چنگال مرگ»، چنگال واقعی و حسی را گفته و چنگال توهمی ذهنی مرگ را که همان درنده مجازی باشد، اراده می‌کنیم. ضمناً سکاکی معتقد است که «تخیلیه» بدون مکنیه هم می‌آید نه بالعکس» (فشارکی، ۱۳۷۰: ۵۶-۵۷)؛ در حالی که عمده بلاغیون استعاره مکنیه و تخیلیه را از یکدیگر منفک نمی‌دانند (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۸۹).

#### استعاره مکنیه و تبعیه

یکی از آراء در خور تأمل سکاکی پیوند استعاره مکنیه و استعاره تبعیه است؛ هرچند وی به‌صراحت به چنین موضوعی نپرداخته، در تحلیل برخی از آیات قرآن نمونه‌ای واحد را هم از زاویه استعاره مکنیه و هم از دید استعاره تبعیه نگریسته است؛ گویا عقیده دارد استعاره تبعیه، چیزی جز استعاره مکنیه نمی‌تواند بود مثلاً در تحلیل آیه «إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» (حاقه/ ۱۱) آمده: در این آیه، از آن نظر که طغیان به ماء نسبت داده شده، مجاز عقلی است، برای آنکه فاعل حقیقی طغیان آب نبود، بلکه این زمین و آسمان بود که با جوشش و ریزش آب طغیان کرد؛ اما از منظری دیگر، استعاره مکنیه است؛ یعنی متکلم ابتدا آب را به دشمنی تشبیه کرده که در اندیشه نابودی قوم نوح است، آنگاه با حذف مشبّه‌به، یکی از لوازم آن را که طغیان است به‌صورت قرینه این تشبیه یا استعاره ذکر کرده، و از نظر سوم، استعاره تبعیه تصریحیه است؛ به این صورت که ابتدا، فراوانی ویرانگر آب، به طغیان انسانی تشبیه شده است، آنگاه با حذف مشبّه از طغیان، فعل «طَغَا» مشتق، و برای مشبّه، استعاره آورده شده است (ر.ک: دشتی و عرفان، بی‌تا). چنانکه اشاره خواهیم نمود، در روزگار ما نیز شمیسا استعاره تبعیه را از گونه‌های استعاره مکنیه دانسته است.

#### نقد نظر سکاکی

هرچند بسیاری از آثار بلاغی پس از سکاکی، دیدگاه او را کاملاً پذیرفتند و تعریف و دریافت وی از استعاره مکنیه، به‌عنوان تعریف مرسوم در این آثار پذیرفته شد، بسیاری هم نظر او را به دو دلیل نپذیرفته‌اند: اشکال نخست اینکه راهی که سکاکی برای تبیین این استعاره ارائه کرده، پیچیده است، زیرا نخست صورت خیالی فرض کرده، سپس آن را به‌صورت حقیقی و خارجی مانند ساخته است و بعد لفظ موضوع را برای صورت حقیقی، خیالی و ذهنی استعاره آورده است. دوم اینکه بهتر بود با این توجیهاات به‌جای



تخیلیه، توهیمیه می‌گفت، البته در مقام جواب اشکال دوم گفته‌اند: «وهم و خیال با هم تناسبی جزئی دارند و همین مناسبت جزئی در نام‌گذاری کافی است که یکی به‌جای دیگری به کار رود» (فشارکی، ۱۳۷۰: ۵۸).

#### دیدگاه خطیب قزوینی

استعاره مکنیه چیزی جز تشبیه نیست. گویا خطیب قزوینی (۷۳۹ هـ ق) استعاره مکنیه را به‌عنوان گونه‌ای از استعاره نمی‌پذیرد و آن را در دایره تشبیه می‌داند. وی معتقد است استعاره بالکنایه و استعاره تخیلیه دو امر معنوی است و داخل در قلمرو مجاز اصطلاحی نیست و تخیلیه بودن آن به این دلیل است که یکی از ویژگی‌های مشبه‌به را برای مشبه اثبات می‌کنیم. بر این اساس، گاهی تشبیه در درون انسان‌ها پنهان می‌گردد و به هیچ یک از ارکان تشبیه غیر از مشبه تصریح نمی‌شود و اینکه یکی از ویژگی‌های مشبه‌به را برای مشبه می‌آوریم، بر آن تشبیه پنهان دلالت می‌کند؛ با اینکه همراه مشبه، چیزی که تحقق عقلی یا حسی داشته باشد وجود ندارد تا ما نام آن ویژگی مشبه‌به را بر آن بگذاریم. پس این تشبیه پنهان شده در درون، استعاره بالکنایه یا استعاره مکنیه نامیده می‌شود. اما به آن کنایه می‌گویند چون به آن تشبیه، تصریح نمی‌شود. تنها به وسیله ذکر یکی از ویژگی‌ها یا لوازم مشبه‌به بر آن دلالت می‌شود و اینکه یکی از ویژگی‌های مشبه‌به را برای مشبه اثبات می‌کنیم استعاره تخیلیه است (خطیب قزوینی، ۱۹۸۹: ۱۹۷-۱۹۸).

#### دیدگاه تفتازانی و تکرار این تعریف

تفتازانی (۷۲۲ هـ ق) با تمسک به قول زمخشری، همان تعریف پیش گفته را درباره این اصطلاح عرضه کرده است. شیخ محمود زمخشری صاحب تفسیر کشاف گفته است: یکی از راز و رمزهای بلاغت و لطافت آن، این است که لفظ مستعار را ذکر نمی‌کنند. آنگاه با ذکر یکی از لوازم مستعار به آن اشاره می‌کنند و با آن اشاره به موقعیت و وجود آن مستعار، آگاهی می‌بخشند (تفتازانی، ۱۳۷۵: ۳۸۰)، سپس به توجیه مکنیه و تخیلیه بودن آن می‌پردازد: «به این نوع استعاره کنایه نیز گفته می‌شود و چون کنایه در برابر تصریح است، در این جا نیز به تشبیه تصریح نشده است و یکی از ویژگی‌های مشبه‌به را برای مشبه اثبات می‌کنیم. از این رو استعاره تخیلیه است. برای اینکه چیزی از جنس

مشبهه برای مشبه، عاریه آورده شده است و به وسیله آن چیز مشبهه در وجه شبه کمال می‌یابد و یا قوام پیدا می‌کند. و این کار را می‌کنیم تا پنداشته شود مشبه از جنس مشبهه است» (تفتازانی، ۱۳۷۵: ۳۷۱-۳۷۲). چنانکه ملاحظه می‌شود، تفتازانی نه در تعریف اصطلاح و نه در تبیین قیود آن، نوآوری یا ابتکاری نداشته و سخنان او تکرار نظرات رایج در این مورد است.

#### راهبردهای مناظر الانشاء

می‌توان گفت مناظر الانشاء نخستین کتاب فارسی است که به نقد و بررسی استعاره مکنیه پرداخته و دو راهبرد در پیش گرفته است: الف) - در راهبرد نخست، گاوآن معتقد است اگر با تعاریف متداول استعاره بخواهیم استعاره مکنیه را بررسی کنیم، این اصطلاح در شمول استعاره نمی‌گنجد، زیرا بر مبنای این تعاریف در استعاره مکنیه مشبه مذکور است و مشبهه مراد؛ در حالی که در استعاره باید مشبهه مذکور باشد و مراد از آن مشبه (گاوآن، ۱۳۸۱: ۸۶). به دیگر سخن، تعاریف رایج استعاره به دلیل تمرکز بر مشبهه، شامل استعاره مکنیه نمی‌شوند زیرا در استعار مکنیه تمرکز بر مشبه است؛ این اشکال بعدها در بسیاری از کتب بلاغی تکرار می‌شود. ب) - در راهبرد دوم، گاوآن معتقد است اگر تعریف سکاکی را از استعاره در نظر آوریم، به دلیل شمول، استعاره مکنیه هم در آن می‌گنجد، زیرا سکاکی معتقد است: «استعاره آن است که تو ذکر کنی طرفی از طرفین تشبیه و اراده کنی به آن طرفی را از طرفین تشبیه. و به این تعریف استعاره تخیلیه و استعاره بالکنایه داخل‌اند» (همان: ۸۶) و تحقیقیه را جهت تحقق معنی‌ای که مراد است از استعاره که آن مستعار له است، تحقیقیه گویند؛ خواه آن معنی محقق حسی باشد و خواه عقلی» (همان: ۸۸). بر این اساس، گاوآن معتقد است تنها راهی که می‌توان استعاره مکنیه را، استعاره دانست، گسترش تعریف استعاره یعنی ساختاری است که یکی از طرفین تشبیه را در خود جای داده است. به نظر می‌رسد این دیدگاه، نظر در خور توجهی است و کمتر در آثار بلاغی بدان توجه شده است.

#### بدایع الصنایع و تشبیه کنایی

حسینی پس از تبیین اصطلاح استعاره و رابطه آن با مجاز، به گونه دیگر استعاره یعنی استعاره مکنیه پرداخته و با استناد به نظر رشیدالدین وطواط و شمس قیس رازی،

این ساختار را همان تشبیه کنایی می‌داند: «و از قبیل استعارت است خطاب به غیر ذوی العقول، مانند خطاب با حیوانات عجم و نباتات و جمادات و مناظره‌ای که شعرا میان ایشان می‌گویند چون مناظره تیغ و قلم، روز و شب، و شمع و گل .. و این معنی که در میان استعارات گفته شد». (حسینی، ۱۳۸۴: ۲۶). حسینی استعاره مکنیه را از شمول استعاره خارج کرده و آن را در ردیف انواع تشبیه قرار داده است. این نظر به نظر خطیب قزوینی نزدیک می‌نماید.

#### انوارالبلاغه و نقد دیدگاه سکاکی، خطیب قزوینی و زمخشری

انوارالبلاغه از جمله آثار منحصر به فردی است که به نقد و بررسی استعاره مکنیه همت گماشته است؛ مازندرانی در این مبحث سه قول مشهور از زمخشری، سکاکی و خطیب قزوینی نقل کرده، سه دیدگاهی که به نظر می‌رسد آراء رایج در این حیطه‌اند: «در استعاره مکنیه سه قول است: ۱) - صاحب کشاف معتقد است آن استعاره‌ای است که مستعار در اصل در لفظ نباشد چنانکه «أَنْشَبَتِ الْمُنِيَهَ اِظْفَارَهَا» متکلم در نفس خود تشبیه نموده منیه را به سبع و لفظ سبع را برای آن عاریه گرفته و دلیل بر اینکه این استعاره در نفس متکلم شده اثبات اظفار است برای منیه که آن از لوازم سبع است. ۲) - سکاکی گفته استعاره مکنیه آن است که تشبیه آن مضمّر در نفس و مشبه مذکور و مراد از آن مشبه‌به است. پس استعاره لفظ مشبه برای مشبه‌به باشد به ادعای آنکه مشبه از جنس مشبه‌به است برعکس استعاره مصرّحه. ۳) - صاحب تلخیص مفتاح گفته در استعاره مکنیه تشبیه مضمّر در نفس و مشبه مذکور است. چنانچه مذکور شد، لیکن مراد از مشبه، معنای حقیقی اوست و استعاره در اصل نشده، نه لفظاً نه کنایه، و قرینه بر آن تشبیه مضمّر است (صالح مازندرانی، ۱۳۷۶: ۲۸۰-۲۸۱). حاصل سخن عبارت است از اینکه: ۱) - لفظ مستعار در ساختار چنین استعاره‌ای نیست و گوینده خود، استعاره بودن را درک می‌کند؛ ۲) - استعاره مکنیه برعکس استعاره مصرّحه است؛ ۳) - استعاره مکنیه تشبیه مضمّر است.

#### استعاره تخیلیه

مازندرانی پس از نقل دیدگاه بلاغیون درباره استعاره مکنیه، به بررسی و نقد استعاره تخیلیه می‌پردازد؛ گویا مسئله اصلی در این جا این است که آیا استعاره تخیلیه، خود

گونه‌ای استعاره است؟ یا اینکه در ذیل استعاره مکنیه جای می‌گیرد؟ مازندرانی ابتدا طبق نظر سکاکی استعاره را به دو گروه مصرحه و مکنیه تقسیم کرده است و مصرحه را به دو دسته تحقیقیه و تخیلیه؛ «در مصرحه اگر مشبهی که متروک است تحقق حسی دارد آن مصرحه تحقیقیه است و اگر مشبه محض خیال و وهم است مانند صورت وهمیه شبیه به چنگال، آن استعاره تخیلیه است. و در تخیلیه مجازی اصلاً نیست بلکه مراد از اظفار در مثال مذکور همان معنی حقیقی اوست و اثبات اظفار جهت منیه برای آن است که ما منتقل شویم که در نفس متکلم سبع برای منیه استعاره شده» (صالح مازندرانی، ۱۳۷۶: ۲۸۲-۲۸۳). سپس اظهار می‌دارد صاحب تلخیص استعاره تخیلیه و مکنیه را از اقسام مجاز لغوی نمی‌داند، بلکه آنها اشتراک لفظی به شمار می‌آورد (همان). نهایتاً مازندرانی تخیلیه را گونه‌ای استعاره مستقل نمی‌داند: «و نباید دانست که استعاره مکنیه بر جمیع مذاهب بدون تخیلیه نمی‌باشد. چه، تخیلیه قرینه مکنیه است و اگر آن نباشد معلوم نمی‌شود که متکلم در مکنیه تشبیهی در نفس خود واقع ساخته. و در هر یک از انواع استعاره که متضمن تشبیهی بوده باشد مانند استعاره تحقیقیه و تخیلیه و مکنیه، بنابر تفسیر سکاکی، و مصرحه و مکنیه، بنابر مذهب صاحب کشف، اتفاقاً معتبر است ادعای دخول مشبه در جنس مشبه‌به، به این معنی که مستعیر ادعا می‌نماید که جنس مشبه‌به را دو فرد است یکی متعارف و آن فردی است که همه کس آن را از افراد او می‌داند و در صورت و هیئتی است که مفهوم او به حسب وضع معتبر است. و دیگری غیرمتعارف که عبارت از مشبهی است که ادعای دخول او در جنس مشبه‌به شده و به این اعتبار گفته‌اند که در استعاره مبالغه در مشابَهت بیش از تشبیه صریح است» (همان: ۲۸۴). آنچه از این فقرات برمی‌آید آن است که مازندرانی از سکاکی بسیار متأثر بوده است و آنچه در این باره آورده بیشتر تأیید دیدگاه سکاکی بوده است؛ به دیگر سخن خود وی نظری خاص عرضه نکرده است، آنچه هست دیدگاه سکاکی است، البته باید در نظر داشت وی دیدگاه سکاکی را در کار خطیب قزوینی و زمخشری قرار داده و به نقد آنها پرداخته، ولی آنچه آشکار است، وی از نظر سکاکی جانب‌داری می‌کند.

#### دیگر آثار بلاغی فارسی

آثار دیگر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) - آثاری مانند: معیار جمالی

(۱۳۸۹)، دقایق الاشعار (بی تا)، حقایق الحدائق (۱۳۴۱) و ... که در آنها از استعاره مکنیه سخنی به میان نیامده است (۲) - آثاری مانند «در الادب» (ناشر، ۱۳۱۵: ۱۱۰)، «هنجار گفتار» (تقوی، ۱۳۱۷: ۱۹۴)، «معالم البلاغه» (رجایی، ۱۳۹۲: ۱۹۱)، «فنون بلاغت و صناعات ادبی» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۸۲-۱۸۳) و ... که مطالب رایج در این حوزه را کمابیش تکرار کرده‌اند و نکته خاصی بر آن نیفزوده‌اند.

### دیدگاه شفیعی کدکنی

به نظر می‌رسد آنچه در نظر شفیعی کدکنی در این باره حائز اهمیت است، تمرکز او بر اصطلاح تشخیص است:

#### تشخیص

اصطلاح «تشخیص» را نخستین بار یوسف اعتصام‌الملک (احتمالاً به تأثر نقد در ادبیات عربی) درباره اشعار دخترش پروین اعتصامی به کار برد: تشخیص چیزی است که گوینده برای تصور معانی مجرد، اشخاصی تصور کرده، کردار و گفتار زندگان را به آنان منسوب دارد. اما این اصطلاح در ادبیات معاصر عرب رایج بود (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۷۹).

از نظر شفیعی، استعاره مکنیه چیزی جز تشخیص در معنایی گستره نیست و آنچه را علمای بلاغت استعاره مکنیه می‌نامند، چیزی جز تشخیص در معنای گسترده آن نیست: «اگر در کتب بلاغت و نقد شعر دوره اسلامی جستجو کنیم، خواهیم دید مسئله تشخیص به‌طور مبهم و نامعینی گاه‌گاه مورد نظر علمای بلاغت بوده و هرکدام به عنوانی از آن سخن گفته‌اند. با اینکه توضیحات عبدالقاهر و صاحب تلخیص و همه علمای بلاغت به‌طوری است که از قانونی کلی سخن می‌گویند اما اگر به شواهدی که می‌آورند دقت کنیم به خوبی درمی‌یابیم که همه‌جا منظور از استعاره بالکنایه یا مکنیه، همین مسئله تشخیص است؛ با این تفاوت که حوزه تشخیص از انسان به حیوان وسعت یافته. جستجو در کتاب‌های بلاغت این عقیده نگارنده را تأیید می‌کند که همواره مثال‌های استعاره مکنیه، مثال‌هایی است در حوزه تشخیص» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۵۱-۱۵۳).

#### تشخیص یا استعاره مکنیه

شفیعی از سویی اذعان می‌کند که علمای بلاغت اسلامی چون به بحث تشخیص توجه نمی‌کرده‌اند، به نکته‌گیری‌های عجیب در این مورد پرداخته‌اند: «همین عدم توجه

دقیق علمای بلاغت اسلامی به مسئله تشخیص سبب شده است که در مورد استعاره‌های بعضی شاعران به نکته‌گیری‌ها و انتقادهای عجیب پرداخته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۵۴)، سپس اظهار می‌دارد که تشخیص صورت‌های مختلفی دارد که کوتاه‌ترین آن همان استعاره مکنیه است: «قابل توجه است که مسئله تشخیص در ادب فارسی، و به‌طور کلی در ادبیات همه ملل، صورت‌های گوناگون و بی‌شماری دارد که نمی‌توان به دسته‌بندی آن پرداخت، شاید کوتاه‌ترین شکل آن، همان نوعی باشد که به‌عنوان استعاره مکنیه قدما از آن یاد کرده‌اند» (همان: ۱۵۵). به نظر می‌رسد وی پس از طرح مبحث تشخیص و خرده‌گیری بر بلاغیونی که به سبب درنیافتن این موضوع به نکته‌گیری در استعارات شاعران پرداخته‌اند، دوباره اصطلاح استعاره مکنیه را بر تشخیص که از دید ایشان صورت‌های کثیری دارد، رجحان داده است.

#### دیدگاه شمیسا

##### استعاره، مکنیه و تخیلیه

شمیسا از جمله کسانی است که در دوره اخیر به تفصیل درباره استعاره مکنیه بحث کرده است. وی ابتدا اطلاق نام استعاره را بر این ساختار صحیح نمی‌داند (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۷۸). البته چنان‌که آمد، برخی دیگر هم اطلاق نام استعاره را بر این ساختار نپذیرفته‌اند. اما در باب مکنیه و تخیلیه معتقد است: «قدما این استعاره را مکنیه و تخیلیه خوانده‌اند چون هیچ‌گاه کنایه و تخیل از همه جدا نیستند، به نظر ما بهتر است به آن استعاره مکنیه تخیلیه بگوییم» (همان: ۱۷۹). همان‌طور در فقرات پیشین از جمله در تبیین نظر سکاکی آمد، عمده بلاغیون استعاره مکنیه و تخیلیه را از یکدیگر منفک نمی‌دانند (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۸۹).

##### انواع استعاره مکنیه

شمیسا سپس به بررسی ساختار استعاره نوع دوم می‌پردازد و معتقد است که این ساختار به دو صورت در زبان فارسی نمود دارد: (۱) - به صورت اضافی، که خود به دو صورت است: الف) - مضاف‌الیه به صورت اسم است؛ مانند رخسار صبح، ب) - مضاف‌الیه به صورت صفت است؛ مانند عزم تیزگام. نکته‌ای که در این جا مطرح است، این است که نباید اضافه استعاری را با اضافه اقترانی در هم آمیخت. وی معتقد است که در اضافه

استعاره تأکید بر مضاف‌الیه است و مضاف را معمولاً در نظر نمی‌آوریم؛ در حالی که در اضافه اقترانی تأکید بر مضاف است. شمیسا در این قسمت محک مهمی را ارائه می‌کند: اگر اضافه استعاری از نوع انسان‌واره‌ای نباشد، از دو جزء به سه جزء قابل‌تعبیر است: چنگال مرگ: چنگال گرگ مرگ (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۷۹-۱۸۰)، که به آن اضافه استعاری می‌گویند. (۲) - به صورت غیراضافی: نوع دوم استعاره مکنیه در زبان به صورت غیراضافی است که در آن بین مکنیه و تخیلیه فاصله است. این نوع استعاره از طریق استعاره تبعیه قابل توضیح است (همان: ۱۸۲). به سخن دیگر، استعاره تبعیه چیزی جز استعاره مکنیه (نوع دوم) نیست. البته سکاکی نیز پیشتر به ارتباط استعاره مکنیه و تبعیه اشاره کرده بود، لیکن دسته‌بندی شمیسا ساختارمند و منسجم است و روشن می‌نماید که در زبان فارسی استعاره مکنیه‌ای که به صورت ساختار اضافی نباشد، از طریق استعاره تبعیه قابل تبیین است یا استعاره تبعیه فی‌الواقع همان استعاره مکنیه غیراضافی است. شمیسا همچنین مبحث استعاره مکنیه مطلقه را نیز مطرح کرده (همان: ۱۷۸-۱۷۹) که به نظر پیچیده کردن موضوع است و ضرورت ندارد آن را دوباره درگیر قیود تازه‌ای بکنیم.

#### پرسونیفیکاسیون

شمیسا در این باره معتقد است که این ساختار سه گونه دارد: گاهی مشابهه محذوف انسان است که می‌توان به آن انسان‌وارگی یا استعاره انسان‌مدارانه یا انسان‌واره گفت؛ گاهی اوقات مشابهه محذوف حیوان است و به اصطلاح استعاره جانورمدارانه است که می‌توان به آن جاندارانگاری گفت؛ و گاهی ممکن است مشابهه اصلاً غیر ذی‌روح باشد که در این صورت اطلاق پرسونیفیکاسیون بر آن صحیح نیست (همان: ۱۸۴-۱۸۶). در نهایت گویا در مقایسه استعاره مکنیه تخیلیه و پرسونیفیکاسیون، وی نیز مانند شفیعی کدکنی جانب استعاره مکنیه تخیلیه را می‌گیرد و معتقد است: «اصطلاح استعاره مکنیه تخیلیه از اصطلاح پرسونیفیکاسیون عام‌تر است و نسبت آنها عموم و خصوص است. اصطلاح پرسونیفیکاسیون این قسم سوم را در برنمی‌گیرد» (همان: ۱۸۵).

#### در فرجام آیا استعاره است یا تشبیه؟

شمیسا در پاسخ به این پرسش که چه نامی می‌توان بر این اصطلاح نهاد و بالاخره این ساختار استعاره است یا تشبیه؟ تأکید می‌کند: از نظر تئوری علم بیان نمی‌توان به

این‌گونه استعاره اطلاق نمود، اما مسامحتاً از باب تبعیت از سنت، اصطلاح استعاره مکنیه را می‌پذیریم. این اصطلاح تشبیه هم نیست زیرا در تشبیه باید مشبه و مشبه‌به وجود داشته باشند. خطیب قزوینی آن را تشبیه در نفس نامیده است (همان: ۱۹۲). از آنجا که او نیز استعاره را قائم بر مشبه‌به می‌داند و ساختار استعاره مکنیه از این دست نیست، «استعارگی» آن را نمی‌پذیرد! در حالی که امثال سکاکی استعاره را ذکر یکی از طرفین تشبیه می‌دانند، نه الزاماً مشبه‌به!

### جمع‌بندی دیدگاه‌ها

با توجه به آنچه آمد، می‌توان سیر بحث و نظر درباره استعاره مکنیه را در آثار بلاغی مختلف بدین‌صورت طبقه‌بندی کرد:

(۱) - آثاری که این اصطلاح در آنها دیده نمی‌شود، هرچند ممکن است با نمونه‌هایی از این استعاره مواجه شویم.

(۲) - آثاری که درباره این موضوع بحث کرده‌اند، بدون اینکه نامی برای آن بگذارند.

(۳) - آثاری که ضمن به‌کارگیری اصطلاح استعاره مکنیه، تفصیلاً درباره آن بحث کرده، آنگاه قید دیگری بر به نام «تخیلیه» بر آن افزوده‌اند.

(۴) - آثاری که این اصطلاح را نپذیرفته‌اند و از این ساختار با نام تشبیه مضمیر یا کنایی یاد کرده‌اند.

(۵) - آثاری که به تکرار کامل نظر دیگران پرداخته‌اند، بدون اینکه خود نقد و تحلیلی بر آن افزوده باشند.

(۶) - آثاری که تلاش کرده‌اند از طریق تشخیص یا پرسونیفیکاسیون این اصطلاح را بررسی کنند.

به نظر می‌رسد کمتر موضوعی در حوزه استعاره تا بدین مقدار مورد بحث قرار گرفته است. گویا پژوهشگران این عرصه میان پذیرش یا رد این اصطلاح مانده‌اند. معلوم نیست با اینکه تعاریفی مانند تعریف سکاکی در این‌باره روشن است، چرا بخشی از آن را پذیرفته‌اند و بخش دیگر را انکار کرده‌اند؛ «در استعاره معتبر است که احد طرفی تشبیه مذکور و مراد از آن طرفی دیگر باشد. پس اگر مشبه‌به مذکور و مراد از آن مشبه است،



آن استعاره مصرحه است. و اگر مشبه مذکور و مراد از آن مشبه‌به است، مکنیه است» (صالح مازندرانی، ۱۳۷۶: ۲۸۳). پرسش اینجاست که دیدگاه استعاره مصرحه را (که دیگر کتب بلاغی هم از جاحظ به بعد آورده‌اند) می‌پذیریم و دیدگاه استعاره مکنیه را رد می‌کنیم؟ مگر باید در استعاره مشبه‌به همیشه ذکر شود؟ خوب اگر به تعریف توجه کنیم که هر یک از طرفین تشبیه (به‌اضافه قرینه) استعاره‌ساز است، چه اشکالی است که این طرف مذکور مشبه باشد؟ مگر در استعاره به قرینه یا ملائم نیاز نیست؟ اگر این قرینه یکی از لوازم یا ملائمت مشبه‌به باشد، چه مشکلی به وجود می‌آید؟ با این ملاحظات و طبق تعریف سکاکی در «استعارگی» این ساختار مشکلی نیست و می‌توان آن را به‌عنوان گونه‌ای دیگر از استعاره پذیرفت؛ اما شاید ایراد دیگر بر مکنیه و تخیلیه بودن این استعاره است. درباره مکنیه بودن به نظر می‌رسد باید از نظر ترمینولوژیک یا اصطلاح‌شناختی به موضوع نگریست؛ به دیگر سخن، مبحث اصطلاحات، مبحثی قراردادی است. به نظر می‌رسد درباره مکنیه بودن بیش از اینکه از نظر قرارداد یا وضع اصطلاح به موضوع توجه شود، از نظر لغوی یا معنای واژگانی به آن نگریسته‌اند. اگر بخواهیم با این معیار (نگرش لغوی) به اصطلاحات، دست‌کم در حوزه بلاغت بنگریم، بسیاری از آنها محل نزاع خواهند بود؛ از جمله خود قید «مصرحه»، شاید اگر بخواهیم از دید واژگانی یا حتی نظری به این اصطلاح بنگریم، ایراداتی بر آن وارد باشد، از جمله اینکه در ادبیات به‌ویژه در استعاره نقطه عزیمت، دور شدن از تصریح است. منظور اینکه این اصطلاح را با همین وضع، برای این ساختار پذیرفته‌ایم، در مقابل ساختار دیگری با وضعیت متفاوتی داشته‌ایم که اندکی پیچیده‌تر از وضعیت نخست است. در برابر این تصریح آن را مکنیه نامیده‌اند. اما قید «تخیلیه» به‌هیچ‌وجه پذیرفتنی نمی‌نماید، نخست اینکه ساحت ادبیات و یکی از بنیادهای نخستینه آن «تخیل» است، مگر می‌توان اثر ادبی را بدون این ممیزه در نظر داشت؟ مگر تخیل در ساختار استعاره مصرحه جایگاهی ندارد؟ پس چرا مصرحه تخیلیه کاربردی ندارد؟ روشن است که زمانی که وارد متن ادبی می‌شویم، تخیل را به‌عنوان اصلی اساسی پذیرفته‌ایم و به نظر می‌رسد ضرورت ندارد در یکی از ساختارهای ادبی آن را به‌عنوان قید به کار ببریم و برای توجیه آن، آنقدر مسائل پیچیده طرح نماییم تا این قید ناخواسته در کنار این اصطلاح بماند. گویا

تشخیص یا پرسونیفیکاسیون هم کاری از پیش نبرده، چون صاحبان این دیدگاه نهایتاً به استعاره مکنیه بازگشته‌اند. در این میان به نظر می‌رسد دیدگاه دکتر شمیسا به خصوص درباره ساختارهای اضافی و غیراضافی و نیز استعاره تبعیه که از شمول استعاره مکنیه محسوب شده، درخور تأمل است.

### نتیجه‌گیری

بررسی آثار بلاغی نشان می‌دهد در آثار اولیه با اینکه از تقسیم‌بندی‌های استعاره خبری نبوده، نمونه‌های زیادی از استعاره مکنیه را با عنوان عام استعاره به کار می‌برده‌اند؛ سپس جرجانی بدون به‌کارگیری اصطلاح خاصی، از این ساختار با نام استعاره نوع دوم یاد می‌کند. به نظر می‌رسد «مفتاح العلوم» سکاکی نخستین جایی است که به‌صورت مبسوط درباره این اصطلاح بحث کرده است، به‌محض اینکه این اصطلاح وضع می‌شود، قیدهایی نیز بر آن می‌افزایند و بدون توجه به ساختار یا تعاریف استعاره (یعنی حضور یکی از طرفین تشبیه و نه الزاماً مشبه‌به)، با خرده‌گیری‌هایی مواجهیم که به نظر می‌رسد بیشتر بحث لغوی باشد تا اصطلاح‌شناختی؛ برخی نیز که فقط در استعاره به حضور مشبه‌به اعتقاد دارند، سعی می‌کنند آن را وارد حوزه تشبیه مضمیر یا کنایی کنند و به‌طور کلی آن را از قلمرو استعاره خارج نمایند. در دوران متأخر نیز کسانی در تلاش بوده‌اند که با مطرح کردن پرسونیفیکاسیون راه حلی برای برطرف کردن ابهامات این موضوع پیدا کنند، اما نهایتاً به این نتیجه رسیده‌اند که همان استعاره مکنیه اصطلاحی عامتر است. بررسی این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد محققان بیش از اینکه از نظر اصطلاح‌شناختی به این موضوع و نیز تعریف استعاره توجه کنند، از نظر معنایی و واژگانی بدان پرداخته‌اند؛ از سویی دیگر به تعریف استعاره نیز که در آن مشبه هم می‌تواند با یکی از ملائمت مشبه‌به (به‌عنوان قرینه) بیاید بی‌توجه بوده‌اند. با این اوصاف کاربرد استعاره مکنیه به‌عنوان گونه‌ای استعاره هیچ مشکلی از نظر اصطلاح‌شناسی ندارد و با توجه به ساختارهای اضافی و غیراضافی آن، تشخیص، استعاره تبعیه و ... می‌تواند برای آن فرعیاتی در نظر گرفت: مثلاً هنگامی که ملائم آن انسان‌مدارانه است، تشخیص یا هنگامی که در ساختار غیر اضافی و فعلی است، تبعیه خوانده می‌شود.

## منابع

- تاج الحلاوی، علی بن محمد المشتھر (بی تا) دقایق الاشعار، به تصحیح و با حواشی و یادداشت‌های سید محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران.
- تفتازانی، سدیدالدین عمر (۱۳۷۵) مختصر المعانی، شرح فارسی (کرانه‌ها) ج سوم، حسن عرفان، قم، هجرت.
- تقوی، نصر الله (۱۳۱۷) هنجار گفتار، تهران، چاپخانه مجلس.
- ثعلب، احمد بن یحیی (۲۰۰۵) قواعد الشعر، تحقیق و شرح محمد عبدالمنعم خفاجی، بیروت، دار الجیل.
- جاحظ، ابو عثمان عمر بن بحر (۱۹۲۳) البیان و التبیان، محققه و شارحه حسن السندوی، مصر، دارالمکتبه التجاریه.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۴) اسرار البلاغه، ترجمه دکتر جلیل تجلیل، تهران، دانشگاه حسینی، امیر برهان الدین عطاء الله محمود (۱۳۸۴) بدایع الصنایع، مصحح رحیم مسلمانیان قبادیانی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خطیب قزوینی، محمد عبدالرحمن بن عمر (۱۹۸۹) الايضاح فی علوم البلاغه، بیروت، المکتبه التوفیقه.
- دشتی، سید محمود، حسن عرفان (بی تا) استعاره، اصطلاحی در علم بیان، نوعی مجاز لغوی با علاقه مشابهت، دانشنامه موضوعی قرآن، ذیل استعاره، دسترسی در: <http://www.maarefquran.com/Files/viewdmaarefBooks.php?bookId=3>
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۹۴۹) ترجمان البلاغه، به تصحیح و اهتمام پرفسور احمد آتش استانبول، چاپخانه ابراهیم خروس.
- رجائی، محمد خلیل (۱۳۹۲) معالم البلاغه، در علم معانی، بیان، بدیع، شیراز، دانشگاه شیراز.
- سکاکی، سراج‌الدین ابویعقوب (۱۹۸۷) مفتاح العلوم، نعیم زرزور، بیروت، دارالکتاب العلمیه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵) صور خیال، تهران، آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۳) بیان، تهران، میترا.
- صالح مازندرانی، محمد هادی بن محمد (۱۳۷۶) انوار البلاغه، به کوشش محمد علی غلامی‌نژاد، تهران، مرکز فرهنگی نشر قبله.
- فخری اصفهانی، شمس‌الدین محمد بن فخرالدین سعید (۱۳۸۹) معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی، تحقیق و تصحیح یحیی کاردگر، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فشارکی، محمد (۱۳۷۰) استعاره مکنیه از نظر سکاکی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۳، صص ۵۵-۶۱.
- گاوان، عماد الدین محمود (۱۳۸۱) مناظر الانشاء، تصحیح معصومه معدن کن، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ناشر، عبدالحسین (حسام العلماء آق اولی) (۱۳۱۵) دُرر الادب، تألیف، الهجرة.  
همایی، جلال الدین (۱۳۷۴) فنون بلاغت و صناعات ادبی، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران،  
مؤسسه نشر هما.  
وطواط، رشید الدین (۱۳۶۲) حدائق السحر فی دقائق الشعر، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال  
آشتیانی، کتابخانه، تهران، طهوری و سنایی.